

گاو حسن چه جوړه؟

نمايشنامه برای کودکان

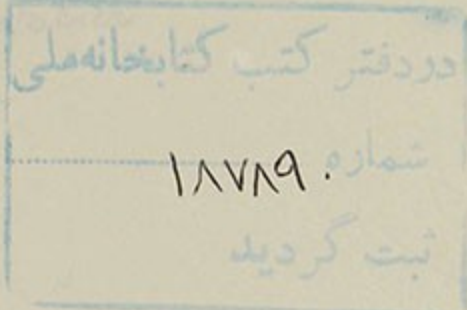


تأليف: فریدونی

گاو حسن چه جوهره؟

نمایشنامه برای کودکان

بهمنیار فریدونی



گاو حسن چه جوهره؟

نمایشنامه برای کودکان

بهمنیار فریدونی

حروفچینی لیزری فیروزنشر سپاهان

لیتوگرافی ایران

چاپ بعثت

نوبت اول ۱۳۷۰

۱۵۰۰۰ نسخه

کلیه حقوق به شرکت فیروزنشر سپاهان تعلق دارد.

به نام خدا

کودکان امروز، این سازندگان جامعه فردا؛ با دنیای سرشار از تخیل و ذهن پویا و کنجکاوشان؛ بدون شک سهمی از ادبیات و هنر دارند، زیرا که لازمه ایجاد جامعه‌ای با نسلی آگاه و صالح و هوشیار، فراهم نمودن زمینه‌های رشد فرهنگی در این قشر آینده‌ساز است.

این حقیر بی‌هیچ ادعا و تنها با نیت تلاشی در این راستا، خویشتن را خادمی یافته‌ام که بدین وسیله نقبی به دنیای ذهنی کودکان بزنم؛ شاید که بتوانم خدمتی اگر چه ناچیز، به هنر و ادبیات کودکان و نوجوانان بنمایم.

بنابراین در راه تحقق چنین هدفی با توسل به هنر تئاتر کودکان، گامی هرچند کوتاه برداشته‌ام؛ بدین امید که دست‌اندرکاران و علاقمندان به هنر نمایش را راغب به عرضه کارهائی بهتر و شایسته‌تر از اثری که تقدیم می‌شود، گردانم.

لازم به توضیح است که برداشت این نمایشنامه از کتاب «کلیله و دمنه» به منظور بهره‌برداری از فرهنگ غنی سرزمین مان بوده و منظوم بودن آن نیز بدین سبب است که کودکان فطرتاً دوستدار شعر و کلام موزون بوده و زبان شعر برایشان شیواتر و گویاتر است.

اگرچه اثر ارائه شده از لحاظ اصول شعرپردازی؛ از جمله رعایت اوزان و قافیه عاری از نقص نمی باشد، اما از آن جا که روح کودک باریتم و موسیقی کلامی مأنوس است؛ سعی گردیده تا بابه کار گرفتن کلمات ساده و قابل درک برای کودکان، در قالب نظمى هرچه ساده تر، مطالب عرضه گردد. ضمن آنکه این نگارنده به خوبی واقف است که شاعر کودک می بایست علاوه بر شناخت دنیای پراز رمز و راز کودکان بر اوزان شعری نیز تسلط کامل داشته باشد.

با اینحال؛ این جانب به امید بهره گیری از انتقادهای و رهنمودهای دست اندر کاران شعر کودک و هم هنر نمایش بر آنم تا به یاری پروردگار در آتیه به عرضه آثاری بهتر از این نائل آیم و به قول حافظ:

نکته ناسنجیده گفتم دلبرامعذوردار عشوه ای فرمای تا من طبع راموزون کنم

در خاتمه، از کلیه دوستانی که در این رابطه مشوق این جانب بوده اند، از جمله آقای: رضا کشانی سپاسگزاری می نمایم.

ضمناً بدین وسیله نیز از آقای فیروز صدرا به جهت همکاری صمیمانه ایشان کمال تشکر را ابراز می نمایم.

بهمن یار فریدونی

بنام خدا

صحنه یکم

(در صحنه نور که ملا می نشیند، آینه نور روی صحنه در مقابل او تابان می آید)

فصله گویا

بنام خدا آنچه می فریز و خوبه غنیمت های باغ و سلام بر شما آرام گرم و قانع دارم که در حال زراعت باشید خوب و خوش و سلامت باشید.

در حال حاضر که با کت و آرام نشینید و چشم و گوش به ما بپارید تا ما هم برای شما در بیان کنیم پس عرض آنکه شروع کنیم بعد هر هفته با دنبال کنیم تا شماها

نقش ها:

۱- گاو

۲- مشهدی حسن

۳- خر گوش

۴- شیر

۵- شغال

۶- گرگ

۷- کلاغ

بنام خدا

صحنه یکم

[در حالیکه موزیک ملایمی پخش می شود، قصه کو بر روی صحنه در مقابل تماشاچیان می آید]

قصه گو:

بنام خدا؛ بچه های عزیز و خوب؛ غنچه های باغ، سلام بر شما؛ سلام گرم و داغ؛ امیدوارم که سرحال و راحت باشید؛ خوب و خوش و سلامت باشید.
خوب؛ حالا خوبه که ساکت و آرام بنشینید و چشم و گوش به ما بسپارید تا ما هم برای شما قصه ای را بیان کنیم، پس بهتر آنکه شروع کنیم، بعد هم قصه را دنبال کنیم تا شماها را خوشحال کنیم.

بله. بچه های مهربان؛ یکی بود یکی نبود؛ غیر از خدای مهربان هیچکس نبود. روزی و روزگاری؛ زیر سقف آسمان؛ جایی از اینهمه جا؛ گاوی زندگی می کرد. گاوی خوب و نجیب و سربراه؛ بادوتا شاخ سیاه. صاحب این گاو مشهدی حسن نام داشت؛ و گاو قصه ما شده بود گاو مشهدی حسن. گاو آرام و خوبی بود، پرشیر و سرحال؛ مشهدی حسن هم همه روز او را می دوشید و از شیرش چیزهایی از قبیل کره و ماست و پنیر و سرشیر فراهم می کرد و بچه های مشهدی حسن می خوردند.

البته مشهدی حسن هم آذوقه گاو را برایش فراهم می کرد. گاو هم حیوانی سرش توی کار خودش بود و به کسی کاری نداشت؛ اصلاً آزاری نداشت؛ بله بچه های عزیز، این وضع به همین منوال ادامه داشت تا اینکه کم کم اوضاع تغییر پیدا کرد؛ و خبرهایی شد؛ راستش را بخواهید اندک اندک گاو حسن که حالا کمی پا به سن گذاشته بود کم شیر شده و از آنطرف مشهدی حسن هم ناراحت شد و کم مهر نسبت به گاو. تا روزی که سرانجام خبرهایی شد؛ آیا می خواهید بدانید چه شد؟ پس بهتر است که شما خود شاهد باشید، با هم بنشینیم و تماشا کنیم و گوش بسپاریم.

[قصه گاو از صحنه بیرون رفته و پرده گشوده می شود؛ صحنه طویله محل نگهداری گاو است، با دیوارهایی دود زده؛ و یک پنجره رو به آفتاب بوده و لوازم موجود در صحنه عبارتند از یک ظرف مخصوص کاه و علف که خالیست؛ یک سطل کهنه برای آب خوردن گاو که آنهم خالیست، فانوسی خاموش آویخته به دیوار؛ با دری که در سمت چپ صحنه قرار دارد. گاو در حالی که طنابی بر گردن دارد، در گوشه طویله بسته شده است؛ حیوان به اطراف خود نگاه می کند؛ در آخورش مقدار خیلی کمی علفهای خشک و پوسیده قرار دارد، آنها را با ناامیدی بو کشیده و سپس با نارا حتی بطرف سطل آب می آید؛ و چون سطل را هم خالی می بیند؛ با پوزه اش آنرا بسوی می اندازد و بعد گوشه اش را تیز کرده سرش را بطرف در ورودی برده و با صدای مخصوص گاوها بنای اعتراض را می گذارد؛ مخاطب او مشهدی حسن است که در بیرون از طویله زندگی می کند.]

گاو: ماغ ... ماغ ... ماغ ...

مشهدی حسن کجائی؟ نه آبی و نه کاهی

ماغ ... ماغ مشهدی حسن کجائی ... کجائی

[در این موقع مشهدی حسن باشنیدن سروصدای اعتراض گاوسراغ او می آید؛ او مردی

میانسال است و چوبی دردست و چهره‌ای غضب‌آلود دارد]

مشهدی حسن «عصبانی»:

چه خبرته، چیه؟

چته هی داد می کنی ناله و فریاد می کنی؟

گاو: ماغ

من تشنمه؛ گرسنمه؛

چند روزه بی وفائی نه یونجه‌ای؛ نه کاهی

هیچی ندارم بخورم همینکه که خیلی دلخورم

خیلی زیاد غصه دارم به چیزی بده تا بخورم

[مشهدی حسن باشنیدن این حرفها جامی خورد؛ خشمش نسبت به گاو بیشتر شده و آنگاه به

چشمان او خیره می شود و ناگهان خنده بلند و زهر آلودی تحویلش می دهد.]

مشهدی حسن (با قهقهه):

خوبه خوبه، چشم روشن؛ زبون در آوردی؟

آخه:

گاوی که شیر نمی ده؛ ماست و پنیر نمی ده؛

خورد و خوراک می خواد چیکار؟ آغل پاک می خواد چیکار؟

گاو:

درد نکنه دست شما

امان ز دست آدم

تا وقتی که جوون بودم؛

شیرده و نفع رسون بودم؛

مهربونی بود تو صدات؟

خیلی عزیز بودم برات

حرفهای بد بد می زنی؟

حالا بمن اخم می کنی؟

[مشهدی حسن قبل از آنکه جوابی بدهد اندکی تأمل کرده؛ در اطراف گاو قدم می زند و بعد

گویی چیزی بنظرش رسیده بطرفش حمله ور می شود؛ با چوبدستی خود گاو را کتک می زند،

گاو با شاخهایش بطرف مشهدی حسن هجوم می برد؛ او عقب می کشد و طناب بسته به گردنش

اجازه تعقیب مشهدی حسن را به او نمی دهد؛ به ناچار به جای خود برمی گردد و مشهدی حسن

هم با احتیاط روبه گاو می کند و:]

واسه همینم بی شیر شدی

میدونی چیه؟ تو پیر شدی؛

مفتخور و پیرو تنبلی

راستشو بخوای؛ ول معطلی؛

شیر که بدی گاو منی!

خیلی زیاد حرف می زنی؛

— آهان فهمیدم؛ خوبم فهمیدم ... حریف تو گاو پیر و بی خاصیت قصابه؛ آره، قصاب.

برم سراغ قصاب

بهتره زود؛ با شتاب؛

نق زنی، حرف اضافی زنی.

تا تو باشی زبون درازی نکنی

آره؛ بهتره که برم، گاو زبون دراز!

[مشهدی حسن بعد از گفتن حرفهایش، در حالیکه یکبار دیگر با چوبدستی به گاو ضربه ای

می زند، شتابان و عصبانی خارج می شود. گاو اندوهگین و حیرت زده برجایش باقی می ماند، و

غرق در تفکر می شود و بعد:]

گاو:

من فکر بکری بکنم؛

بهتره، فکری بکنم،

شنیده ام،:

حیوانای زیادی،	تو این دنیا با شادی
روز و شب خوبی دارن؛	غصه و ماتم ندارن
علفهای خوب می خورن؛	خوب می خورن؛ خوب می چرن؛
صاحب و قصاب ندارن؛	چشم پر از آب ندارن؛
حالا باید به کار کنم؛	دیر نشده؛ فرار کنم ... آره فرار کنم!

[گاو در این هنگام با تمام نیرو تلاش می کند طنابی را که بر گردنش بسته شده؛ پاره کند؛ چند بار به عقب و جلو می رود، و سرانجام موفق می شود، طناب از میانه بریده می شود و گاو نفسی به راحتی کشیده و عاقبت در حالیکه اطراف را واری می کند تا از نبودن مشهدی حسن مطمئن شود؛ با احتیاط پابه فرار گذاشته و خارج می شود.]

«صحنه دوم»

[حالا گاو در سر راه جنگل است؛ و صحنه، جنگل سرسبز را نشان می دهد ابتدا قصه گو جلوی صحنه آمده و:]

خوب بچه های عزیز؛ گاو مشهدی حسن را دیدید؟ دیدید که چقدر دلش غصه دار شد؟ بله، برای اینکه گرسنه و تشنه که بود هیچ؛ جانفش هم حالا در خطر افتاده بود. اما گاو به فکر چاره جوئی افتاد، شما نگران نباشید. اگر مایلید بدانید گاو حالا کجاست و چه می کند، بهتر است قصه را دنبال کنیم. پس این شما و این هم گاو مشهدی حسن.

[قصه گو می رود؛ گاو از طرف راست صحنه وارد جنگل می شود. خوشحال و شاد است و دارد با موزیک می خواند]

گاو:

گاو حسن، گاو حسن، منم منم
گاو حسن، گاو حسن، منم منم،
رو به صحرا گذاشتم،
رو به صحرا گذاشتم،
شیر ندارم فراوون
دارم می‌رم به بوستون.
تو جنگلا! ... تو صحرا ... می‌رم تنهایِ تنها،

می‌رم تنهایِ تنها
خوشحال و شاد شادم
چون بعد از این آزادم
خوشحال و شاد شادم
چون بعد از این آزادم

[همینکه خواندن گاو دارد تمام می‌شود ناکهان خرگوش سفیدی بر سر راهش هویدا می‌شود.

گاو تعجب کرده و به او می‌نگرد:]

گاو (با حیرت و ترس):

اِه ... ببینم ...

پس تو دیگه کی هستی؟
کی هستی و چی هستی؟
چقدر تو ریزو میزی؟
نکنه به وقت مریضی؟
چه خوشگل و چه نازی!
چه گوشهای درازی!
گرچه گوشت مثل خره؛
خیلی قدت کو چیکتره!

[خرگوش که هم از حضور گاو ترسیده و هم تعجب کرده است ابتدا قصد فرار می‌کند ولی

چون از گاو آزاری نمی‌بیند برمی‌گردد تا پاسخ او را بدهد:]

خرگوش:

نو گاوی و من خرگوشم؛ من خرگوش بازیگوشم؛

اگر چه من بازیگوشم؛ زرننگ و خیلی باهوشم!

گاوی:

عجب، عجب، چه جالب!

خرگوش (گاوی را ورنده می کند):

حالا تو بگو؛ گاوی بلا؛ گاوی بزرگ و شاخ سیا

تو کجا؛ اینجا کجا؟ چه عجب اینطرفا؟!

گاوی:

گاوی حسن، منم من شیرین سخن منم من!

خرگوش:

حسن کجاست؟

گاوی (اطراف را می پاید، بطرف عقب نگاه می کند و بعد بسوی خرگوش می نگرد):

حسن؟...

رفته سراغ قصاب زهره من شده آب!

اون می گه شیر ندارم؛ کره و پنیر ندارم؛

منم از ترس قصاب آمده ام با شتاب

دارم می رم به جنگل من دیگه نیستم تنبل!

خرگوش (با خوشحالی):

گاوی ندیدم زرننگ باشه! اینهمه شوخ و شنگ باشه!

می ری برو؛ پنات خدا آهسته برو و بی صدا

[خرگوش جهت و راه را به گاوی نشان می دهد.]

خر گوش (ادامه می دهد):

اما گوش کن؛ چون تو گاوِ خوبی هستی و با من خر گوش دشمن نیستی، و حالا که ما با همدیگر دوست شدیم می خواستم سفارشی به تو بکنم، خواهش می کنم گوش کن و یادت باشه:

همیشه هوشیار باشی، بیدار باشی
تا از خطر تو گاو خوب، همیشه بر کنار باشی
یادت نره؛

عاقل باشی، زرنگ باشی،
تا شنگول و ملنگ باشی
گاو (با تعجب و شادی):

تو خر گوش نیم و جبی
حرفهای خوبی بلدی؛
پند تورو گوش می کنم
آویزه گوش می کنم
خر گوش:

آفرین. صد آفرین
گاو عزیز و نازنین

گاو (قصد رفتن می کند):

خُب دیگه، من باید برم، دیر می شه، زحمت نمی دم.

خر گوش:

برو خدا نگهدار
عقل و هوش تو را یار

گاو (در حالیکه دور می شود):

خدا حافظ خدا نگهدار.

خر گوش:

خدا نگهدار. به امید دیدار.

[خر گوش به طرفی و گاو به جانب جنگل می رود، نور صحنه در این هنگام خاموش و روشن

می شود تا این بار گاو را در وسط جنگل نشان دهد. گاو حالا در جنگلی است پُر گل و درخت و

کیاه و آب؛ از شادی دوباره در حال آواز خواندن است (به همراه موزیک)]

گاو:

دویدم و دویدم؛ جونمو خوب خریدم؛

چه جنگلی؛ چه جائی؛ چه جای باصفائی؛

علف چقدر فراوان؛ خیلی زیاده حیوان؛

دنیا چقدر قشنگه؛ طویله خیلی تنگه؛

حالا دیگه آزادم؛ خوشحال و شاد شادم؛

شیر منو نمی دوشن؛ به قصابم نمی فروشن؛

آب و علف هرچی بخوام قصاب نمیدونه کجام؛

دنیا پر از زیباییه؛ این نعمتا خدائیه؛

هرچی که هست خدا داده؛ خدا داده، بما داده؛

دویدم و دو...ی...دم...

[در اینموقع گاوبادیدن آنچه در مقابلش به طور ناگهانی ظاهر می شود، خواندن را ترك

می کند، زیرا که روبروش ابتدا کلاغ و بعد شیر قرار گرفته اند، شیری بایال و کوپال و غران،

کلاغ قاروقارکنان عقب می کشد و شیر سینه به سینه گاو قرار می گیرد و در همین اثنا همراهان

دیگر شیر یعنی شغال و گرگ سر می رسند، گاو وحشت زده بر جای خود خشکش می زند؛ شغال

و کلاغ و گرگ او را محاصره می کنند؛ شیر مجدداً غرشی کرده و گاو را ورنانداز می کند]

شیر (شمرده):

گردن کلفت، سم به پا گنده شکم؛ شاخ رو هوا؛

نفهمیدم:

پس تو دیگه کی هستی؟ درنده ای؟ چرنده ای؟ چی هستی؟

[گاو کمی عقب می کشد؛ و کلاغ و شغال سروصدا کنان حلقه محاصره را تنگ می کنند.]

گاو:

— عرض ادب؛ عرض سلام
من از شما رخصت می‌خوام؛
چرندهام، می‌بینی که چنگال ندارم
گرسنهام، جون ندارم، حال ندارم،
گاو اسممه، شاخم برا قشنگیه؛
راستی می‌گم، ذاتم دور از زرنگیه؛

[شیر دوباره گاو را ورنده می‌کند؛ به شکم و شاخهایش با تعجب نگاه می‌کند، و قبل از آنکه

چیزی بگوید شغال پیشدستی می‌کند:]

شغال (با چالوسی):

سلطان من، جانان من،

هر چی که هست، بد قامته؛

عرض شود قربان:

یه لقمه چپش کنیم؛

خوراک امشبش کنیم؛

در اینوقت؛ گرگ هم وارد معرکه شده و در حالیکه چنگال و دندان به گاو نشان می‌دهد: (به

شیر)

— اجازه می‌دین شکم اونو پاره کنم؟
درد اونو با چنگالام چاره کنم؟

کلاغ:

فرمان بدین شیر بزرگ؛

درست می‌گن شغال و گرگ؛

[شیر چرخ می‌زند، به فکر فرو می‌رود؛ نعره‌ای کشیده کمی از گاو دور می‌شود و سپس با

اشاره همراهان را بسوی خود می‌خواند]

شیر (به همراهان):

ساکت باشین، حرف نزنین.

گاو (خطاب به شیر):

فکرای ناجور ندارم؛ من ابداً زور ندارم

میخوام بمن پناه بدین کنارتون به جا بدین

[در تمام این لحظات شغال با شاخه‌ای که در دست دارد شیر را بادمی زند و گاهی هم جلوی

پایش را جارومی کشد. شیر اما دوباره به طرف گاو برمی گردد و او را مخاطب قرار می دهد]

شیر:

بسیار خوب؛

تعریف بکن، شاخ رو هوا؛

تو کجا؟ اینجا کجا؟

تو جنگل و صحرا چرا؟

گاو:

گر سندهام، از راه میام

من از شما پناه می خوام

جوون بودم، پُرشیر بودم

نزد آدم اسیر بودم

پیر که شدم، صاحب من؛

جوری دیگه می گفت سخن

میخواست به قصابم بده

به دست نابام بده

از دور دورا دارم میام

من ازتون امان می خوام؛

[شیر دوباره به جانب همراهان برگشته؛ مغرورانه و با اُبهت، شغال و کرک و کلاغ را مخاطب

قرار می دهد:]

شیر:

گاوه که آزار نداره
اینجا شکار فراوونه
اگه اونو شکار کنیم،
باید بهش امان بدیم
به کار ما کار نداره
شکم؛ خالی نمی مونه
با آهوها چیکار کنیم؟
اصلاً چرا با اون بدیم؟

کلاغ:

هرچی شما فرمان بدین
ما جملگی انجام می دیم

[شغال که تا حالا سعی می کرده گاوها را به نحوی اذیت کند، با شنیدن فرمان شیر بطرف گاو

دویده و چاپلوسانه در حالیکه به شیر اشاره می کند، به گاوه می گوید:]

می بینی چقدر مهربونه
شیره و شیرین زبونه!

گاو: آره، می دونم؛ خیلی ممنونم؛

گرگ: گذشت داره.

گاو: بله ... می دونم.

شیر:

شیرم و آزار ندارم؛
با ضعفا کار ندارم؛

حالا که تویی آزاری
جا و پناهی نداری

اجازه می دم تا بمونی
که قدر ما را بدونی

اما اونم به شرط داره

گاو: چه شرطی؟

[شیر چندبار پی در پی می غرد، و مغرورانه به گرد گاوه می چرخد و بعد:]

شیر:

شیر درنده‌ام من؛ قوی و به دنده‌ام من؛

فرمانروای حیوانات؛ قویترین نوع او نام

یادت باشه ... خوب گوش کن:

خواهی اگر راحت کنی تو زندگی باید همه‌اش از خوبی‌ها بگی؛

حالت شد؟

کلاغ:

باید بگی، جناب شیر مهربونه قدر همه حیوانات رو خوب می‌دونه

گاو: بله، حتماً

گرگ:

اگر که غیر از این بگی،

از خوبیهای مانگی،

با چنگال‌ها پاره می‌شی؛

یک دفه بیچاره می‌شی؛

گاو:

پیش شما می‌مونم

از لطفتون ممنونم.

شیر:

فعلاً برو چرا بکن،

به جون ما دعا بکن.

[شیر با گفتن این جملات با اشاره گوشه‌ای از جنگل را به گاو نشان می‌دهد، گاو را رها کرده و

به جانب یارانش یعنی شغال و کلاغ و کرگ باز می‌گردد. گاو هم گوشه‌ای رفته؛ مشغول چرا در

جنگل سرسبز می‌شود.]

شیر (به دوستانش):

امروز، اشتها نداشتم

میلی به غذا نداشتم

دویدم و دویدم؛

یه گله آهو دیدم

سه تا شونو دریدم
 هرچی را که نخوردم
 خوشونو مکیدیم
 برای شما آوردم
 گریگ (در حالیکه دهانش آب افتاده):
 چنگالتون درد نکنه؛
 کلاغ:
 کسی به شما بد نکنه؛
 جمله همه ما چاکریم
 فرمان بده تا ببریم
 شغال (با چابلوسی):
 خیلی ممنون قربان؛ عرض بشود که:
 چنگالات برنده تر
 دندوناتون درنده تر.

[شیر که از چابلوسیهای همراهان کیف کرده و لذت می برد، حرکت می کند و کلاغ و گریگ هم همراه او راه می افتند. شغال هم در پشت سر شیر او را باد می زند.]

صحنه سوم

قصه گو (دوباره بر روی صحنه ظاهر می شود)

بچه های گل؛ خسته که نشدین؛ حتماً نه؛ خُب دیدید که عاقبت کار گاو به کجا کشید؟ بله، گاو اما در کنار شیر و کلاغ و گرگ و شغال در دل جنگل سبز و پُر آب و علف زندگی می کرد؛ اگر چه بچه ها، کلاغ و شغال و گرگ هم چندان میانه خوبی با گاو شاخ سیاه نداشتند و گاه گاه او را اذیت می کردند، ولی روی هم رفته زندگی گاو بهتر از آنوقتی بود که نزد مشهدی حسن بود و ترس از قصاب داشت، گاو از علفهای سبز و تُرد دشت و جنگل و آب سرد جویبارها می خورد و می آشامید، که نه غم آب داشت و نه غصه خوراک؛ ولی بچه های عزیز سرانجام روزی اتفاق دیگری افتاد، خوبست که شما از نزدیک ببینید.

[گاو در این صحنه مشغول چرا در گوشه ای از جنگل است. کلاغ و شغال و گرگ هم سرگرم

بازی با یکدیگر هستند، که ناگهان صدای غرش پی در پی شیر بگوشان می رسد، و بعد شیر را

می بینند که لنگان لنگان بطرف آنها می آید. کلاغ و گرگ و شغال با دیدن شیر در چنان حالتی

دستپاچه و نگران به طرف او می دونند.]

کلاغ:

خبر، خبر؛ خاکم به سر

بازم خبر خاکم به سر

شغال :

بد نباشه فرمانروا؛ جان و تنت دور از بلا؛
گرنه رسیده بر شما؟ دوره بلا؛ دوره بلا.

[شیر در حالیکه از درد بخود می پیچد ماجرا را شرح می دهد:]

شیر :

میون جنگلا بودم، دنبال آهوا بودم؛
به فیل جنگلی دیدم؛ به سوی او دویدم؛
با چنگالای نیزم گوش اونو دریدم؛
راستی که خیلی زور داشت! قوی بود و غرور داشت؛
با ضرب پا و دستش پای منو شکستش
آخ ... پام ... آخ پام ...

با این وجود دویدم؛ نا آخرش رسیدم؛
امروز شکار نداشتم؛ با کسی کار نداشتم؛
درمانده ام و خسته انگار که پام شکسته.

گرگ (با اندوه):

جانم فدای جانتان قربان آن دندانان
باید که زین پس مدتی بنمائی استراحتی
شغال (در حالیکه بر سر خود می کوبد و گریه می کند):
حرفهای گرگ حسابه حرف دل کبابیه

خاک بر سرم، خاک بر سرم؛

جانم فدای هیکلت قربان آن پای شلت
بهر علاج و بهتری باید بگردی بستری
کلاغ (با چابلوسی):

شیر عزیز؛ سلطانِ ما	جانت بقایِ جانِ ما
چاکر پرستاری کنم؛	هر دم تو را یاری کنم.
چشمی شوم من سر به سر	از بهر تو آرم خبر

[گاو، که نظاره‌گر اوضاع است در این موقع دست از چرا کشیده و می‌آید تا همدردی کند.]

گاو (به شیر و همراهان):	
با من بگوئید مختصر؛	تا من نمانم بی خبر؛
کلاغ:	
زخمی شده سلطان ما؛	سلطان همچون جانِ ما!
گاو:	
منهم می‌خوام یاری کنم؛	دستور بدین کاری کنم؛
گرم و شغال و کلاغ به این حرف گاومی خندند و ...	
گرگ:	
گاو و کمک کردن به شیر؟!	آروم بگیر، آروم بگیر!
شیر (با عصبانیت به گاو):	
گاوی تو و بیچاره‌ای	بیچاره و بیکاره‌ای
فعلاً برو بهر چرا	پروار شو و ل کن مرا
کلاغ:	
اجرا کن این فرمانِ شیر	در گوشه‌ای آرام بگیر.
شغال (در حالیکه خودش را به گاو چسبانده است):	
دلگیر مباش و بی‌قرار	روزی تو هم آئی به کار!

[گمان راحت از اینکه تحقیر شده است از جمع آنها دور می شود؛ گرگ و شغال و کلاغ

کردا گرد شیر حلقه زده و...]

گرگ: قربان ...

باید بگردی بستری

شغال: هر چه که باشد سروری؛

شیر (لنگان از جای بر می خیزد):

دوستان من؛ این می کنم؛

هر چه که گفتین می کنم

فرمان چنین باشد شما

بهر شکار افتید به راه

باید شوید در جستجو

جنگل نمائید زیر و رو

جمله شما چون پهلوان

در هر کجا گردید روان؛

یابید شکاری بی درنگ

گیرید به دندان و به چنگ

هر چه که بود آن آورید

از بهر سلطان آورید.

گرگ:

حکمت اطاعت می کنیم

احساس قدرت می کنیم.

شغال:

قربان، عرض بشود که:—

در راه فرمان شما

جان می دهیم جان شما!

کلاغ:

من می روم بی گفتگو

هر جا نمایم جستجو.

(می رود.)

شیر:

زود بروید.

معطل نمائید بیش از این

فرمان چنین باشد؛ همین!

صحنه چهارم

قصه گو:

باز هم سلام، سلام بر شما گل‌های کوچک؛ همانطور که دیدید، شیر مجروح شد، بنابراین دیگر نمی‌توانست دنبال شکار برود تا هم خودش را سیر و پُر کند و هم دوستانش را؛ او حتی قادر نبود راه برود آنهم با پائی که شکسته بود، بهمین دلیل از گرگ و کلاغ و شغال خواست که به جای او آنها به دنبال شکار بروند. ولی شما فکر می‌کنید شغال و کلاغ و گرگ تنبل و مفتخوار که عادت کرده بودند پیوسته از پس مانده‌های غذای شیر تغذیه کنند، اهل شکار و این جور حرف‌ها بودند؟ خوب بهتر است ببینم اما تا آنجا که من می‌دانم از روزی که شیر زخمی شده تا به امروز که سه روزی گذشته، دوستان شیر کوچکترین کاری از پیش نبرده‌اند و همگی بجز گاو که علف خوار است گرسنه‌اند، حالا این شما بچه‌های خوب و این هم دنباله ماجرا.

[در این صحنه گاو حضور ندارد، او برای جریدن به دورتر رفته است؛ ابتدا کلاغ، بعد شغال و

آخر گرگ خسته و نفس‌زنان وارد محل همیشگی می‌شوند و با هم صحبت می‌کنند.]

کلاغ (معتراضانه):

قارو قارو قار

از گشنگی هلاک شدیم پس کو ناهار؟

گرگ (با خستگی):

چنگال و دندوناش به کار نرفته
توان ازم گرفته؛
گردن شق ندارم...
آخ ...

چند روزه شیر به شکار نرفته؛
گرسنگی امان ازم گرفته
حال و رمق ندارم؛

شغال تابحال ساکت و متفکر، قدم می‌زده و با شنیدن حرفهای کلاغ و کرگ روبه آنها می‌کند و

شغال :

دوستان من؛ خوب گوش کنید :

من فکر بکری کرده‌ام

امروز به فکری کرده‌ام؛

کلاغ: چه فکری؟

کرگ: چه فکری؟ زود بگو.

شغال اطراف را می‌باید تا از نبودن گاو مطمئن شود و بعد آهسته و در حالیکه از خوشحالی

خنده بلندی سر می‌دهد:

«آب در کوزه و ما تشنه لبان می‌گردیم» طعمه در خانه و ما گرد جهان می‌گردیم

بله دوستان ... آخه:

گوشتش بود چون کیمیا؛

بیگانه است گاو بلا

تا طعمه شیرش کنیم

باید که تدبیری کنیم؛

از زندگی شیرش کنیم

با نقشه‌ای این گاو را

گرگ (باشادی):

چه طوری؟

کلاغ: چه جوری؟

شغال (به قهقهه می خندد):

یه جوری ...

نقشه دارم؛ نقشه خوب، یک نقشه حسابی؛

گاوه، شکار خوبیه

ما بین ما زیادیه

گرگ:

شیر و چطور راضی کنیم؟

راضی به این بازی کنیم؟

شغال:

اونش با من؛ دوستان من

دوستان همچون جان من.

کلاغ:

نقشه چیه ای حقه باز؟

با ما بگو این سر و راز

شغال: بسیار خوب می گم، گوشه اتونو بیارین جلو.

[شغال در گوشه نقشه را با آنها در میان می گذارد، آنها خیلی خوشحالی می کنند و شغال

همچنان ادامه می دهد:]

شغال (به کلاغ):

پس تو... تو کلاشی...

پس تو برو نزدیک شیر

آنچه که گفته ام بگو

گرگ (به کلاغ):

زودتر برو؛ زودتر بیا؛

شیر چلاغ اما دلیر

حال و حکایت موبه مو

خوشحال و خوش خبر بیا؛

[نور صحنه خاموش می شود، با روشن شدن نور، شیر در گوشه ای خفته دیده می شود؛ کلاغ

قارو قارکنان بسمت او می رود:]

شیر (از سروصدای کلاغ بیدار می شود):

خوب چه خبر، کلاغی

پس کو شکار چاقی؟

گرگه کجاست؟ پس کو شغال؟

گر سمنه، پس کو ناهار؟

کلاغ:

قربان؛ شرمنده ام... چه جوری بگم.

هر جا رو بگی ما زیر پا گذاشتیم

خسته شدیم؛ نای شکار نداشتیم

قربان تنت سلامت

ما می کشیم خجالت

گر سنه ایم؛ جون نداریم

تو رگمون خون نداریم

شیر (با ناراحتی آهی می کشد):

حق با شماست، اما بگین چکار کنم؛

شکسته پام؛ من چه جوری شکار کنم؟

کلاغ:

چطوری بگم؛ شرمنده ام جان شما

جان من و شغال و گرگ، جمله به قربان شما

برای حفظ جانتون،

بقای خاندانتون،

گاوه غذای خوبیه

بهرتر از اون دیگه کیه؟

شیر (جامی خورد و با تعجب):

گاو!! چی گفتی؟ درست شنیدم؟

کلاغ: بله قربان ... گاوه...

شیر:

نه، نه، نه، خیلی بده!

گاوه مهمونه، در امونه، نه این رده

بدجوریه، گاوه رو همیشه پاره کرد

باید دوباره چاره کرد؛

من شیرم و فرمانروای جنگلم

گر این کنم گویند که سست و تنبلم؛

نه کلاغه؛

خلاصه این بدکاریه، حیوونا هم بو می برن، آبروی ما می ریزه، حرفهای بدبد می زنن
اونوقت اونا:

دست ما رو رو می کنن جنگ و هياهو می کنن
می گن بده فرمانروا یه باره میان؛ سراغ ما
شورش و غوغا می کنن مشت ما رو و می کنن
پاک ما رو رسوا می کنن ...

کلاغ:

از این بابت قربان خیالتون راحت راحت باشه آخه:

ما می دونیم چیکار کنیم تا گاوه رو شکار کنیم
من و شغال و گرگ پیر غصه داریم برای شیر
کاری کنیم کارستون که گاوه با دل و جون
بگه جناب سلطان بالا جونم را بستان
شیر (دهانش آب افتاده و می خندد):

چه جوری؟ آخه چطوری؟

کلاغ: یه جوری؛ جوری که توش حرف نباشه، قارو قار.

جوری که گاو خودش دلش راضی بشه؛ اونش با ما، باید کمی بازی بشه
بله قربان (با صدای بلند می خندد)

شیر:

بدم نمی گی کلاغه، عیبی نداره،:

پس اگه اینطوری باشه گاوک ما آتش و لاشه

میون چنگالام جاشه

شیر و کلاغ هر دوه صدای بلند می خندند، نور صحنه خاموش می شود.

صحنه پنجم

قصه گو:

بچه‌ها... غنچه‌ها، حتماً شما با آن دل‌های پاک و کوچکی که دارید برای گاو نگران شده‌اید؛ حق هم دارید، راستش شغال و کلاغ بر آنند تا کار بدی را به انجام رسانند، کاری برخلاف دوستی؛ برخلاف مهمان‌نوازی کاری که هیچ دوستی نباید در حق دوستش انجام دهد؛ شیر اما اول نمی‌خواست تسلیم حرف‌های کلاغ بشود اما به دلیل گرسنگی و از آنجا که به هر حال درنده بود راضی شد به شرط آنکه طوری حساب گاو را برسند که به اصطلاح «حرفی نوش نباشد» رضایت داد. حالا ببینم در این میانه گاو چه کار خواهد کرد. پس بهتر که شما دوستان کوچک من خود ناظر باشید، تا ببینید گاو فریب خواهد خورد و یا آنکه از عقل و هوش خودش سود خواهد برد؟ تا ببینیم. با اجازه.

[قصه‌گو از صحنه دور می‌شود. باروشن شدن نور صحنه گاودیده می‌شود که در گوشه‌ای خوابیده و مشغول نشخوار کردن است؛ در اینموقع شغال و کلاغ و گرگ بر او وارد می‌شوند، ابتدا با او شوخی را سر داده؛ قلقلکش می‌کنند، با شاخ‌های بازی می‌کنند و بعد...]

کلاغ (با خود شیرینی):

همیشه باشی شوخ و شنگ؛

سلام؛ سلام، گاو قشنگ

گرگ (چاپلوسانه):

از ما نمی گیری سراغ!

کاری، گرفتاری باشه

برای شما ناراحتیم

حالت چطوره گاو چاق

امری باشه، کاری باشه

ما جملگی در خدمتیم؛

گاو (با سادگی):

خیلی تشکر می کنم؛

از شیر بگین سلامته؛

می بینی که نشخوار می کنم؛

یا هنوزم ناراحته؟

شغال (سعی می کند خود را ناراحت جلوه دهد، به همین دلیل به دروغ شروع به

گریه و زاری می کند):

چی بگم دوست عزیز، با کی بگم.

خورد و خوراک و خواب نداره سلطان گرسنه مونده، تاب نداره سلطان

حیوونی شیر، دلم براش می سوزه چلاق شده، این قوز بالا قوزه

گرگ:

حالا اینه سؤال ما

درست می گی شغال ما

راستی بگو چیکار کنیم؛ جناب شیر خوشش بیاد؟

او حق داره گردن ما، کاری کنیم تا بشه شاد

کلاغ:

منکه می گم من و تو شغال و گرگ با هم بریم دیدن اون شیر بزرگ

جمع که شدیم بهش تعارف بکنیم چهارتائی حرفهای خوبی بزنیم؛

بهش بگیم یکی یکی؛ جناب شیر ما را بخورتو حق داری گردن ما بالا بخور

شغال:

درست می گی شیر که ما را نمی خوره تعارفه اینجوری خیلی بهتره

کلاغ: بله، همینطوره.

گرگ: کاملاً درسته.

گاو: راستم می‌گین، شما برین منم میام؛
من اینو از خدا می‌خوام.

شغال (با خوشحالی):

گاو قشنگ و سربراه یادت نره زودتر بیا

گاو:

باشه میام؛ حتماً میام گفتم که از خدا می‌خوام

فعلاً میرم پی چرا؛ گر سناهم جانِ شما

(شغال و بقیه از گاو دور می‌شوند؛ گاو به کناری می‌رود)

شغال (به کلاغ و گرگ با خوشحالی):

یادتون نره؛ گاو خره... (به قهقهه می‌خندد)

وقتی رسیدیم پیش شیر؛ نقشه رو اجرا می‌کنیم؛

بیخودی تعارف می‌زنیم؛ گاو رو مهیا می‌کنیم؛

نوبت هر کس که رسید؛ یکی یکی حاشا می‌کنیم؛

گاو رو میذاریم سر کار؛ کارشو تماشا می‌کنیم؛

با این فکر بی‌نظیر؛ میندازیمش تو چنگ شیر

گاو که غذای شیر شد؛ سلطان که خورد و سیر شد

پس مونده‌هاشو...

گرگ و کلاغ: می‌خوریم...

شغال: استخواناشو...

گرگ و شغال (باطمع): می‌خوریم.

[شغال جست و خیز کنان بر سر و کول کلاغ و گرگ جنگ انداخته و آنها هم سر از پای

نمی‌شناسند.]

کلاغ: آفرین... آفرین.

شغال دُم درازه؛ همیشه چاره‌سازه؛

گرگ:

مُختو برم؛ هوشتو برم؛ حقا که حقّه هستی؛

فکرت خوبه، معر که است ولی نخوریم رودستی؟

شغال: رودستی کدومه خیالتون آسوده باشه.

کلاغ (قارو قارکنان):

بالا بریم زودترک؛ نزدیک شیر با کلک؛

تاشکمارو سیر کنیم؛ دعا بجون شیر کنیم؛

[شغال و کرک و کلاغ بسمت شیر می‌روند و حالا گاو مشاهده می‌شود که جلو آمده و تفکراتش

را بر زبان می‌آورد.]

گاو:

نمی‌دونم چطور شده که امروز؛ اینها شدن اینهمه خوب و دلسوز

فکر می‌کنم یک کلکی سواره حيله‌ای و توطئه‌ای تو کاره

یادم میاد که خر گوشه؛ خر گوش خیلی باهوشه؛

می‌گفت باید عاقل باشم، بیدار باشم بیدار و هوشیار باشم؛

باید جوری چاره بکنم؛ اونهارو بیچاره کنم؛

به فکر خوبی بکنم؛ یک کلکی راه بندازم

با تدبیر و عقل خودم؛ چاه کنو تو چاه بندازم

— باید فکری بکنم، باید هوشیار باشم.

صحنه ششم

قصه گو:

بچه‌ها، انشأ‌الله که تا اینجاى ماجرا را پسندیده باشید. می‌بینید که کم‌کم کار گاو به جاهای حساس کشیده شده و حالا موقع آن است که گاو از فکر و شعور خود بهره ببرد، راستی آیا چه خواهد کرد؟ گرگ و شغال و کلاغ چه توطئه‌ای را برایش طرح‌ریزی کرده‌اند؟ شما هم دقت کنید تا از بقیه داستان آگاه شوید و حالا شما را تنها می‌گذارم با بقیه ماجرا.

[در این صحنه شیر در محل همیشگی خودش که اخیراً بعد از جراحی پایش در آنجا به

استراحت می‌پردازد حضور دارد و شغال و کلاغ و کرک و گاوبه سراغ او می‌روند.]

کلاغ (قبل از دیگران به حضور شیر می‌رسد):

شیر عزیز؛ شیر بزرگ

منت داری بر تن ما

برای رفع گشنگی؛

مرا بخور کلاغتم؛

می‌خوام فداکاری کنم

شغال (به کلاغ):

— ای بابا... گوشت تو خیلی اندک؛ تلخ و بد و بی‌نمک؛

— خودم می خوام فدا بشم؛ فدای پادشاه بشم؛

[شغال با گفتن این جملات خود را در مقابل شیر به خاک انداخته و چابک‌پوشانه ادامه می‌دهد:]

شیر بزرگ خوش غذا؛
چاکرتم؛ قربونتم؛
من از کلاغ گنده‌ترم
کلاغ: خیلی بد شد.
گرگ:

گوشت شغال خیلی بده
شغال:

حیف شد؛ واقعاً حیف شد.

گرگ:

گوشت تو ای شغال پیر
بده واسه مزاج شیر

[این بار گرگ در مقابل شیر بحالت تعظیم ایستاده و با چابک‌پوشی ادامه می‌دهد:]

شیر بزرگ بی‌مثال؛
سرم فدای دندونات
خودم می خوام فدات بشم
ناقابلم مرا بخور؛
بی طاقتم، غذا بخور
بهر غذا، مرا بخور

کلاغ (قارو قارکنان بحالت اعتراض):

قارو قارو قار...

خیال نکن گوشت خوبه
بو داره پُر زمیکرُبه

گرگ: چطور شد؟ نفهمیدم؛ گوشت من بده؟

شغال: کاملاً درسته، دقیقاً همینطوره قربان (به شیر)

درست میگه دیر می پزه
سفته و خیلی ناپزه

کلاغ:

اصلاً قربان:

خوردن گرگ، سل مباره
حصبه و رودل مباره

گاو:

اینکه نشد خوراک شیر

شیر بزرگ، اما دلیر!

شغال:

بله قربان، آفرین به گاو

به این میگن حرف حساب

دقیقاً همینطوره... قربان.

گاو (جلوی شیر می ایستد):

شیر بزرگ؛ عالیجناب:

[همینکه نوبت به گاو می رسد شغال و کلاغ و کرگ از شدت شادی به جست و خیز

می پردازند؛ گاو ادامه می دهد:]

گاو:

تو حق داری گردن من
قصده تعارف ندارم درد و بلات برتن من

شغال:

درست میگه گاو عزیز

قربان این گوشت لذیذ

گاو:

جدی میگم؛ می خوام فداکاری کنم؛ مرا بخور، تا بلکه ایثاری کنم

شغال و گرگ و کلاغ (هرسه با هم و با خوشحالی):

— این شد به چیز؛ این شد به چیز!

شغال:

قربان، قربانت گردم؛

گفتار گاو اساسیه؛

گاو خوب و روراسیه؛

گرگ:

خیلی لذیذه خوردنش؛

قربان آن گوشت تنش

شیر:

حرفهای تو حسابیه؛

صحبت بی جوابیه

گاو:

جناب شیر؛ عالی مقام؛

درد و بلات نوی چشم؛

ماها تعارف نداریم؛

گرگ و شغال:

درسته؛ جمله چاکریم؛

شیر: همینطوره؛ ممنونم.

کلاغ (با اندوه ساختگی):

ماها سعادت نداریم

همینه که صحبت نداریم

شغال:

واقعا؟ ... افسوس.

گرگ (با تأثر ساختگی):

افسوس.

گاو:

غم نخورین هواپسه

وقت شما هم می رسه

شیر:

خوب دیگه، حرف نباشه.

جلو بیا گاو بلا؛ خوشمزهای برای ما؛

شغال و گرگ و کلاغ (هرسه با هم):

مرحبا سلطان؛ مرحبا.

گاو (کمی از مقابل شیر که حالا بجانبش آمده و آماده خوردن او شده است کنار

می رود...):

فرصت بدین، حرفی دارم

حرف پر از صرفی دارم

شیر:

ورم داره معده من؛

هرچه زودتر حرفو بزنی؛

گاو:

عرض بشود شیر عزیز؛

سلامتی مهمتر است از همه چیز؛

شغال (بابی حوصلگی):

وای که چقدر حرف می زنه؛

حرفای بی صرف می زنه؛

گاو (بی اعتنا به شغال):

از اونجائی که حق دارین گردنمون

منت دارین بر سرمون

باید بگم با دل و جون؛

عرض بکنم خدمتون؛

پای شما هنوز شله؛

عین روزای اوله؛

اگر چه من خوراکیم؛

خوراک خوب و پاکیم؛

اما خوراک بکروزم؛

فقط کفاف امروزم؛

فردا می خواین چیکار کنین؛

چطور می خواین شکار کنین؛

با این پای شل نمی شه؛

مشکلتون حل نمی شه

شیر:

خوشم اومد؛

خوشم اومد از این سخن؛

منظور تو بگو به من

گاو: می خوام بگم:

برای درمان شما؛

وجود داره؛ به جور دوا؛

اول دوارو بخورین

اونموقع مارو بخورین؛

گرگ:

قربان زیاد حرف می زنه

کلاغ:

مثل منه؛ خوش دهنه؛

شغال:

- حرفهای ناجور می زنه

نکنه به فکر رفته؛

گاو:

نه نمی رم؛ می مونم؛

شیر:

می دونم؛

گاو:

اما منم مثل شما...

عضه فرداشو دارم؛

عذای دلخواشو دارم؛

شیر:

راستم میگه، خوشم اومد

گاو چه حرف خوبی زد

شیر (به طرف شغال و گرگ و کلاغ برمی گردد):

- خوب نظر شما چیه؟

راجع به این دوا چیه؟

شغال:

شیر بزرگ؛ عالیجناب؛

شاید بگه حرف حساب

کلاغ:

گاو درست کار به

راضی به هر کار به

گرگ: قربان:

خوردن گاو غنیمت؛

به فرصت، سعادت

گاو خوب و ملنگ

هر چی باشه تو چنگ

اما می خواد دوا بده

تا شما رو شفا بده

شغال:

بالا بگو گاو ملنگ؛

امیر جنگل شده لنگ؛

[شغال بطرف گرگ رفته و از او آهسته می پرسد]

ولی میگم، گاو ملنگ؛

نکنه به وقت بشه زرنک؟!

گرگ:

نه بابا؛ گاو که زرنک نمی شه

این جور بوده همیشه

گاو:

اجازه بدین؛ اجازه بدین؛

جلو ترا، شنیده ام از به طبیب

از یک طبیب ماهر و خوب و نجیب؛

حرفی عجیب

شغال:

زود باش بگو، گاو نجیب؛

چی گفته آن مرد طبیب؟

شیر (به کلاغ و گرگ و شغال):

ساکت؛ ساکت؛

(به گاو):

چی گفته اون؟ شیرین زبون

بهر علاج دردمون؟

گاو:

نسخه داده؛ نسخه خوب؛

کلاغ:

بالا بگو؛ نشه غروب؛

گرگ: فهمیدم؛

حتماً گل گاوزبونه؛

گاو:

نسخه‌ای بی نظیره؛

علاج پای شیر؛

شیر:

هرچی که هست، هر جا باشه؛

اونو می‌خوام؛

زودتر بگو که اون چیه؟

چیه دوام؟

گاو: پس گوش کنید؛ خوب گوش کنید؛

نسخه اینه:

مغز شغال، هر چه هست.

[شغال وحشت کرده و بخود می‌لرزد؛ گاو اعتنا نمی‌کند.]

گاو (ادامه می‌دهد):

همراه چشم کلاغ؛

کلاغ سلطان پرست؛

کلاغ (با وحشت قارو قارکنان):

چشم من؟

گاو (بی‌اعتنا ادامه می‌دهد):

قلوه گرگ هر دو ناش

بدون هیچ ریخت و پاش؛

جمع اینا مرهمه

گرچه خیلی کمه

علاج پای شیر؛

دوائی بی نظیره؛

شیر: عجیبه؛ عجیبه؛

گاو:

نجویز یک طبییه؛

امتحاناش آسونه؛

این بهترین درمونه؛

گرگ (باترس ولرز به گاو):

مطمئنی راست میگي؟

بی کم و بی کاست میگي؟

شیر (فریاد می کشد):

راست میگه؛

شغال:

این مرهمی عجیبه؛

فکر می کنم فریبه؛

شیر:

هرچی که هست؛

عجیبه یا غریبه؛

تجویز یک طبیبه

گاوه چه حرف خوبی زد

راستی راستی خوشم اومد

[در اینموقع شغال که جان خود را در خطر دیده قصد گریختن از معرکه را می کند و به همین

نیت بی سروصدا بطوریکه شیر متوجه نشود، پاورچین پاورچین آهنگ دور شدن می کند ولی

شیر متوجه می شود و...]

شیر:

آهای شغال کجا می ری؟

یواشکی چرا می ری؟

شغال:

قربان، دارم می رم اجابت؛

برام نمونده طاقت

اجازه می فرمائی قربان؟

شیر: نه؛

همونجا باش خجالت؛

شغال: اطاعت؛ اطاعت؛

[در این وقت گرگ هم مثل شغال بر آن می شود که هر طوری شده از مهلکه بیرون برود ولی شیر
که دست او را می خواند، صدایش می کند.]

(شیر):

شیر: بی حرکت؛ بی نکون! فعلاً همونجا بمون!

(شیر):

[گرگ برمی گردد نزدیک شیر، مقابل او بحالت تعظیم و التماس می ایستد.]

(گرگ):

گرگ: قربان به پیشنهاد دارم؛

چونکه کمی سواد دارم

شیر: حرفی داری زود بزن؛

حرفی داری زود بزن؛

گرگ (سرش را به گوش شیر نزدیک کرده، آهسته پیشنهادش را بیان می کند):

میگم اول غذا رو بخورین

بعداً دوا رو بخورین

بلا قربان؛

کلاغ: درسته قربان؛

شکم خالی دوا بده

شیر (به فکر فرو می رود):

درست میگن گاوک من؟

گاو: اتفاقاً،

طبیعه صدبار اینو گفت

کلاغ: چی گفت؟

گرگ: چی گفت؟

گاو (به جمع):

«صرف دوا؛ پیش از غذا

گاو (به شیر):

قربان اون دندونات؛

خوردن من کیف داره

شیر: بسیار خوب، عالی شد؛

شغال و گرگ که داریم؛

گاو:

قربان کلاغ هم که هست

[گاو با اشاره کلاغ را نشان می‌دهد.]

شیر (به کلاغ و شغال و گرگ):

پس معطل چی هستین

بیکار چرا نشستین؛

کلاغ: قارو قارو قار؛

آهای هوار،

شیر شکار؛

من قارو قار می‌کنم برات

جونمو بگیر، شیر شکار؛

گرگ:

منهم شکار می‌کنم برات

[گرگ چنگ و دندان نشان می‌دهد و ادای شکار کردن را در می‌آورد]

شغال: عرض بشود که:

من آخه مغز ندارم؛

شیر: خودم درش می‌آرم؛

گرگ:

ظاهر بد رنگ دارن

قربان من قلو ههام سنگ دارن

شیر :

حالمو جا میاره

هیچ مانعی نداره

گاو :

قدری فداکاری کنیم؛

وقتشه تا کاری کنیم؛

من بعد از آن گرم غذا

اول شما گردید دوا

شیر :

عذر و بهانه پس چرا

هستید شما بهرم دوا

شغال :

من ندیدم اینجور دوا

دروغ میگه گاو به خدا

شیر :

هرچی میگم گوش بکنید؛

بیشتر از این حرف نزنید

رد نداره حرف حساب؛

حسابیه گفتار گاو

روی حساب حرفی زده

هر کی بوده؛ طبیب بوده

شغال :

اینکه نشد طبابت!

قربان تنت سلامت

شیر :

حرف نباشه؛ خجالت.

شغال و گرگ و کلاغ (بایکدیگر):

اطاعت؛ اطاعت.

شیر :

جمله شما آش و لاشین؛

هر سه تا آماده باشین

دنبال من بیائید

علاج من شما نید

شیر (به گاو):

گاو خوب و مهربون

تو هم همینجا بمون

گاو: می مونم

شیر: می دونم؛

بدون نسخه هیچم

نسخه رو زود می بیچم

[لرزه بر اندام شغال و گرگ و کلاغ افتاده و زیون و بیچاره مانده اند، وحشت زده، و درمانده؛

گرگ می خواهد به گاو حمله کند، گاو عقب می کشد، شیر غرشی کرده و مانع وی می شود؛

شغال هم بطرف پای گاو رفته و قصد دارد گازش بگیرد گاو شاخ های تیزش را به او نشانه

می رود، شغال دور می شود، کلاغ خودش را در پشت یک تنه درخت پنهان می کند، شغال به

دنبال پناهگاهی است و گرگ نیز شیر غرش کنان بطرف آنها می رود و آنان را جمع و جور

می کند، بطرف شغال که می رود، شغال با درماندگی به دست و پای شیر افتاده و...

قربان، قربانت گردم، اجازه، اجازه

[شیر رهایش می کند، شغال به جانب گاو رفته و ملتصانه از او می پرسد.] *

شغال (به گاو):

میگم گاو

نسخه اون طبیبه، مشابهی نداره؟

گاو: (پیروزمندانه با خنده)

نه ابداً نداره؛

گرگ (که تا بحال چشم به دهان شغال و گاو دوخته، نومیدانه):

بریم که کار زاره...

شیر (گوسفندوار، شغال و کلاغ و گرگ را به جلو می راند و بعد رو به گاو

می کند):

- من زود میام سراغت؛

سراغ گوشت چاقه؛

[سرانجام شیر، گرگ و کلاغ و شغال را همراه خود از صحنه بیرون می برد تا بنا به گفته گاو که از طبیعی نقل قول کرده است آنها را تکه پاره کرده و بقول گاو نسخه را بیچاند؛ گاو در صحنه باقی می ماند؛ بمنظور خودش رسیده است؛ از دور صدای ناله و فریادهای آن سه حیوان را به همراه غرش شیر می شنود؛ نور صحنه خاموش می شود، و باروشن شدن مجدد نور، قصه گو روی صحنه می آید.

قصه گو:

خُب بچه های خوب، دیدید که چگونه گاو قصه ما تا اینجا خود را از مهلکه رهانیده و با تدبیری که اندیشیده، گرگ و کلاغ و شغال را از میان برداشته، اما بچه های گل بچه های خوب، بعدش چی؟ هنوز که کار تمام نشده تازه شیر باید برگردد و گاو را خوراک خودش بکند؛ پس هنوز جان گاو در خطر است، آیا گاو حالا چه خواهد کرد؟ حال که شیرچلاق مانده است و گاو شاخ سیاه...

[در این هنگام صدای غرش شیر که بگوش می رسد خبر از بازگشت شیر می دهد.]

قصه گو (وحشت زده):

صبر کنید ببینم؛ صداهاائی می یاد؛ شما هم می شنوید؟ آره درسته، خود شیر، ببخشید دوستان کو چکم، خیلی مغذرت می خوام، بهتره زودتر برم، خدا حافظ بچه ها.

[قصه گو با دستپاچگی و هراس زده صحنه را ترك می نماید، باروشن و خاموش شدن مجدد نور

صحنه گاو در صحنه نمایان می شود، حالا شیر بازگشته با پنجه ها و دهانی خون آلود، ولی

سرمست و شادمان؛ اگرچه بسختی می لنگد، اما آواز می خواند. گاو هم او را همراهی می کند

(هر دو به همراه موزیک می خوانند.)

شیر:

شیر قوی، شیر بزرگ؛ سربه هوا من هستم

دشمن جون خر گوشا و آهوا من هستم؛

گاو: تو هستی، تو هستی؛

شیر:

زور زیاد؛ دندون تیز و چنگ دارم چشمای تیز، یال خوب و قشنگ دارم؛

گاو: تو داری، تو داری؛

شیر:

چشم کلاغ؛ مغز شغال؛ قلوه گرگ و خوردم؛

گاو: گوارا؛ گوارا.

شیر:

اما هنوز چلاقم؛ زودتر بیا سراغم؛

مشکل مارو حل کن؛

به وعدهات عمل کن

گاو: الساعه؛ الساعه؛

[خواندن تمام می شود؛ شیر خوشحال و با طمع می لنگد و در حالیکه چنگال تیز خود را به گاو

نشان می دهد به او نزدیک می شود؛ گاو اما جا خالی داده و از تیررس چنگ و دندان شیر

می گریزد؛ و بعد به قهقهه می خندد.]

شیر (متعجب):

جلو بیا، حرف بزن؟

خنده چیه، گاو من؟

اینور و اونور می ری؟

پس تو چرا در می ری؟

گاو:

میدونی چیه؟

شیر:

نه بگو؛ زودتر بگو؛

اینور و اونور نپر؛

حوصله مو سرنپر؛

[گاو مصمم و خشمگین سالانه، سالانه به جانب شیر می آید، سرش را جوری گرفته که تیزی

شاخهایش به طرف شیر باشد، شیر خود را به عقب می کشد.]

گاو:

دشمن جون آهوا؛!

شیر ستمکار بلا؛!

علاج اون پای شما!

شاخ منه، فرمانروا!

شیر (حیرت زده و جاخورده):

حرف عجیبی می زنی؛!

یادت نره گاو منی؛!

گاو:

نیستم دیگه گاو شما

به من بگو گاو بلا!!

شیر:

حرفهای بی ربط می زنی

گور خودت رو می کنی

می دونی تو داری چی می گی؟

این حرفا رو به کی می گی؟

گاو:

آره می دونم؛ خوب می دونم؛

شیر:

من پادشاه حیوانات

قوی ترین نوع اونام

دندون و چنگ تیز دارم

شیرم و جست و خیز دارم

گاو (شاخش را به شیر نشان می دهد):

شاخ دارم و شاخ می زنم!

پوست از تن تو می کنم!

شیر:

شوخی مکن با من شیر؛

تو چنگ من هستی اسیر

گاؤ:

حرفمو باور نداری؟

تو دیگه یاری نداری؛!

شاخهای من دوايِ توست؛

بگیر که این سزای توست؛

[گاؤ با شاخهایش به شیر حمله می برد؛ شیر در کمال ناباوری زخمی می شود؛ حال که هو را

پس دیده به التماس افتاده است.]

شیر:

رحمی کن ای گاؤ بلا؛

من علیم جلو نیا

گاؤ (بی اعتنا، مجدداً یورش می برد بطرف شیر):

شاخهای من دوايِ توست؛

بمیر که این سزای توست؛

[ضربه های پی در پی شاخ گاؤ، کار شیر را تمام می کند؛ شیر مثل درختی تناور غرش کنان بر

زمین می غلطد؛ گاؤ او را تا آخرین غرش و آخرین نفس نظاره می کند تا از مُردن شیر مطمئن

شود، بعد به جلو آمده و...

گاؤ:

با نقشه ای که چیدم؛

حسابشو رسیدم؛

نیستم دیگه گاؤ حسن؛

یه اسم خوب بگین به من؛

یه اسم خوب بگین به من

یه اسم خوب بگین به من

[گاو از روی جسد شیر عبور می کند؛ جلوی صحنه می آید، حالا خرگوش هم آمده است،

موزیک نواخته می شود و گاو و خرگوش در کنار هم سرود آخر را می خوانند:]

گاو:

اتل متل تو توله،

گاو حسن چه جوړه (۲ بار)

خرگوش:

گاو حسن باهوشه

اونهم مثل خرگوشه (۲ بار)

خرگوش و گاو:

فکرشو تو راه می ندازه

چاه کنو تو چاه می ندازه (۲ بار)

خرگوش:

بیدار باشیم، بیدار باشیم،

زرنگ و هوشیار باشیم

گاو و خرگوش:

بیدار باشیم، بیدار باشیم،

زرنگ و هوشیار باشیم

گاو:

با دشمنان تا نکنیم؛

امروز و فردا نکنیم

گاو و خرگوش:

با دشمنان تا نکنیم؛

امروز و فردا نکنیم

خرگوش:

نصیحت بزرگتر؛

اینو میگه ای بچه ها؛

درس بخونی تو عاقلی

گر نخونی ولی معطلی

نصیحت را گوش کنیم؛

درس آموز خوب بخونیم

گاو و خرگوش:

نصیحت را گوش کنیم؛

حرفای بد بد نزنیم

با دشمنان تا نکنیم؛

امروز و فردا نکنیم

اتل متل تونوله گاو حسن چه جوره (۳ بار)

پوده

کتابخانه کودکان

۹۳۳

۶



فیروز نشر سپاهان